

سیرت حوزہ اصفہان

دقراؤل

مرکز تحقیقات و پایاہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

سجادی، احمد، ۱۳۴۴. گردآورنده.

میراث حوزه اصفهان / به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان. - قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء، ۱۳۸۳. ۵۲۰ ص. ج

ISBN : 964 - 92974 - 9 - 9

شابك: ۹۶۴ - ۹۲۹۷۴ - ۹ - ۹

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. اسلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. فلسفه اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
۳. کلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۴. فقه جعفری - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
الف. قاسمی، رحیم، گردآورنده. ب. حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای.
ج. عنوان.

۲۹۷/۰۴

۸۳-۳۵۱۷۲

BP ۱۱/س ۳م ۹

کتابخانه ملی ایران



مرکز تحقیقات رایانه‌ای و پژوهشی

■ میراث حوزه اصفهان / ۱

- به اهتمام : سید احمد سجادی - رحیم قاسمی
- پژوهش : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
- ناشر : مؤسسه فرهنگی، مطالعاتی الزهراء (ع)
- لیتوگرافی : مهتاب
- چاپخانه : عترت
- نوبت چاپ : اول / زمستان ۱۳۸۳
- شمارگان : ۲۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

سهو النبی

علامه محمّد اسماعیل خواجوی (۱۱۷۳ ه.ق)

تحقیق: سید مهدی رجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از طیّ مراحل ثنای واجب یکتا، و سفارش دهای سید اصفیاء و سید اولیاء و عترت طاهرینش مصابیح اهل ارض و سماء، معروض رأی بیضاء ضیای اخوان صفا^۱ قدّس اسرارهم می‌دارد

اقلّ الخلیقه، بل لا شیء فی الحقیقه عبد مذنب جانی محمّد بن الحسین مشتهر به اسماعیل مازندرانی - غفرت ذنوبه و سترت عیوبه - که در این اوقات خجسته ساعات، چنین اتفاق افتاد که به تقریبی مجموعه‌ای از مرد عزیزى به دست آمده در اتنای بر هم زدن اوراق، بر سبیل اتفاق، مسائل چندی به نظر رسیده که به عالی حضرت آخوندنا ملاّ محمّد باقر مجلسی رحمته نسبت داده می‌شود، در آخر این مسائل در مقام توصیف حضرت شیخ العارفین شیخ صفی‌الدین رحمته حلّ حدیثی از ایشان نقل فرموده که به نظر

(۱) اخوان الصفا یاران و برادران روشن ضمیر را گویند، یعنی جماعتی که از مقتضیات کدورات بشریّه رسته، و به اوصاف کمالات روحانیّه آراسته باشند. (منه).

قاصر و فکر فاطر غریب نمود، لهذا به دوره عرض می‌رساند تا به انتظار دقیقه سنج سنجیده، به هر چه حکم بفرماید حاکم‌اند.

عالی حضرت مشارالیه در مسأله صوم که از حقیقت طریقه فقها و صوفیه از ایشان سؤال کرده بودند می‌فرماید که باید دانست که راه دین یکی است، و حق تعالی یک پیغمبر به ما فرستاده، و یک شریعت مقرر ساخته، و لیکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف می‌باشند.

و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریف نبوی ﷺ کنند، و به سنت و مستحبات عمل نمایند، و ترک مکروهات و شبهات کنند، و متوجه زواید دنیا نگردند، و پیوسته اوقات خود را صرف اطاعات و عبادات کنند، و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کناره جویند، ایشان را مؤمن زاهد متقی می‌گویند، و مسنی به صوفی نیز ساخته‌اند، زیرا که در پوشش خود را از نهایت قناعت به پشم‌کنده که خشن‌تر و ارزان‌ترین جامه‌ها است قناعت می‌کرده‌اند، و این جماعت زبده مردم‌اند.

ولیکن در هر سلسله جمعی داخل می‌شوند که آنها را ضایع می‌کنند، و در هر فرقه‌ای شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب باطله می‌باشند، تمیز میان اینها باید کرد، چنانچه علما که اشرف مردم‌اند میان ایشان بدترین خلق می‌باشند، و دیگر یکی از علما شیطان است.

و همچنین میان صوفیه شیعه و غیره ملحد می‌باشند، چنانچه مسلمانی از سایر ملل ممتاز است، صوفیه ایشان نیز از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند، چنانچه در عصرهای ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - صوفیه مذاهب دیگر معارض ائمه بوده‌اند، و در زمان غیبت امام علیّه صوفیه ایشان معارض و معاند صوفیه اسلام بوده‌اند، و بر این شواهد بسیار است:

اول آن که ملا جامی که نفحات را نوشته، و به اعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را

ذکر کرده است، حضرت سلطان العارفين شيخ صفی الدین را که در هر باب از همه افضل بوده ذکر نکرده است، و از مشایخ نقشبندیّه و غیر هم جمعی را ذکر کرده که هیچ کس به غیر نادان چند از اوزبکیّه اسم ایشان را کسی نمی داند و نشنیده، و همچنین سید بزرگوار علی بن طاووس که صاحب کرامات و مقامات، و شیخ ابن فهد حلّی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است ذکر نکرده.

دوم: صوفیه اسلامیّه ناجیه همیشه علم و عمل با یکدیگر جمع می کرده اند و در زمان های تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات، از اغراض باطله صاف می کرده اند، و به حلیّه علم و عمل ایشان را محلی می کرده اند، و بعد از آن دین حقّه اثنا عشر علیّه را به ایشان القا می کرده اند. و صوفیه غیر ایشان مردم را از تعلّم به علم، منع می کرده اند، زیرا که می دانسته اند که کسی با وجود علم، احدی را بهتر از امیر المؤمنین علیّه نمی داند، پس باید جاهل باشند تا به این امر باطل اقدام نمایند.

چنانچه حضرت شیخ صفی الدین - رضی الله عنه - چندین هزار کس را به این طریق به دین حقّ اسلام درآورد، و از برکات اولاد امجاد بزرگوار او عالم به نور ایمان منور شد، و علم شیخ مرحوم به حدّی بود که فضایل عصر در هر امر مشکلی که ایشان را پیش می آمد پناه به علم او می بردند که به میراث از جدّ بزرگوار خود داشت.

چنانچه از والد خود شنیدم که از شیخ بهاء الدین محمد عاملی روایت می کرد که: روزی شیخ در مسجد اردیل مشغول مباحثه بود، و جمعی دیگر از علمای عصر مشغول درس بوده اند، که یکی از علما در اثای درس به آن حدیث رسید که اهل سنت و جماعت نقل کرده اند که حضرت رسالت در نماز عصر سهو کرد، چون دو رکعت نماز کرد سلام داد، یکی از صحابه گفت: یا رسول الله! آیا نماز را خدا کوتاه کرد یا شما فراموش کرده اید؟ حضرت فرمود که هیچ یک نبوده.

پس شاگردان اعتراض کردند که چون تواند بود که حضرت رسول دروغ بگوید؟ استاد

ایشان از جواب عاجز شد. به نزد عالم دیگر رفتند، و همچنین همگی علما به عجز خود اعتراف کردند.

تا آن که به خدمت شیخ - رضوان الله علیه - آمدند و عرض کردند که آیا حدیث دروغ است [یا این] که حضرت - نعوذ بالله - دروغ فرموده؟

شیخ فرمود که هیچ یک نبوده، ولیکن چون نماز مراجع مؤمن است چون نماز تمام می شود مؤمن کامل به مقام حضور می رسد، و مناسبت حضور آن است که سلام بکنند، و برای همین سلام در آخر نماز مقرر شده است، و در آن روز سید عالم در مراتب قرب الهی تندر از روزهای دیگر بود، و زود به مقام وصال ذوالجلال رسید، به این سبب در تشهد اول سلام گفت، پس نه پیغمبر دروغ گفت، و نه راویان دروغ گفتند.

پس آن گروه آن جواب را پسندیدند، و از حسن جواب شیخ متعجب گردیدند، و وفور علم و کمال آن مقرب ملک متعال بر ایشان ظاهر شد.

راقم حروف گوید: حدیث ذوالیدین ابو محمد عمیر بن عبد عمر در طریق عامه و خاصه هر دو مذکور است، و کلینی^۱ و شیخ طوسی^۲ و دیگران به سند صحیح روایت کرده اند، ولیکن آنچه در طریق خاصه مذکور است مستلزم کذب پیغمبر نیست، بلکه این مخصوص است به طریق عامه، و لهذا آخوندنای مرحوم نقل آن را به اهل سنت و جماعت نسبت داده اند.

و علمای ایشان مانند سید شریف و شارحین مفتاح در دفع لزوم کذب چنین گفته اند که معنی حدیث این است که کُلّ ذلك لم یکن فی ظنی یعنی: هیچ یک نبود به گمان من، پس کذب لازم نمی آید.

و می نماید که این جواب بنا بر مذهب عامه بهتر باشد از جواب شیخ، چه اگر مراد ایشان این است که چون مؤمن کامل، در نماز به مقام حضور رسد نماز او به آخر رسیده،

(۲) تهذیب شیخ طوسی ۲: ۲۶ - ۳۴۷.

(۱) فروع کافی ۶: ۳ - ۳۵۷.

مناسب است که سلام گوید، و چون سید عالم در آن روز در تشهد اول به این مقام رسید سلام گفت، و بنا بر این نه نماز کوتاه شده بود و نه ایشان سهو کرده بودند، و لهذا در جواب فرمودند که کُلِّ ذلک لم یکن، لازم آید که چون مؤمن کامل تند رود در مراتب قرب الهی، در اوائل نماز، بلکه در رکعت اول در ﴿ایاک نعبد و ایاک نستعین﴾ به مقام عزّ حضور رسد مناسب باشد که سلام گوید و منصرف شود، و چون از او پرسند که آیا نماز چهار رکعتی که خدا قرار داده کوتاه کرد یا شما فراموش کردید؟ و او در جواب گوید که هیچ یک نبود، دروغ نگفته باشد و محتاج به اتمام آن و سجده سهو نباشد.

و اگر مراد این است که سلامی که حضرت گفت سلام مُخرج از نماز نبود، بلکه چون به مقام حضور رسید و مناسب حضور سلام بود، سلام گفت، و بنا بر این قصر و سهو هیچ یک واقع نشد، لازم آید که سؤال حضرت از صحابه که آنچه ذوالیدین می گوید آیا حقّ است؟ و چون به عرض اقدس رسانیدند که حقّ است، برخاستن ایشان و دو رکعت دیگر نماز کردن تا چهار رکعت تمام شود، و بعد از آن سجده سهو کردن بی موقع، بلکه بی معنی باشد.

و بالجمله، حاصل حدیث چنانچه بیاید این است که ذوالیدین عرض کرد که شما هر روز نماز عصر را بعد از چهار رکعت سلام می دادید، امروز که بعد از دو رکعت سلام گفتید آیا نماز قصر شد، یا شما سهو فرمودید؟

حضرت فرمود: هیچ یک نبود.

ذوالیدین گفت: یکی از این دو البتّه بود.

حضرت از صحابه پرسید که آیا ذوالیدین حقّ می گوید؟

گفتند: بلی.

پس برخاست نماز را به چهار رکعت تمام کرد.

و بنابراین، تأویل شیخ رفع اشکال نمی‌کند، چنانچه بر متأمل پوشیده نیست. بدان که چون مؤمن کامل در نماز از غیر حق غافل، و به حق واصل می‌شود، نماز او را معراج او گفته‌اند، و بنابراین، حرف تعریف در حدیث مشهور که: «الصلاة معراج المؤمن» برای عهد خواهد بود، و ظاهر تر آن است که این خبر را به معنی انشا گیرند و گویند: مراد ترغیب بر حضور قلب و اقبال به نماز است، یعنی باید که نماز هر مؤمن معراج او باشد، به این معنی که در حین اشتغال به نماز قطع علایق و عوایق از خود نماید، و در باطن بالکلیه متوجه عالم قدس و منزل اصلی خود گردد.

پس در هر مقامی که به قرب وصال حضرت ذی‌الجلال والاكرام رسد، و وجود ذهنی و اعتباری وی بالکلیه مضمحل در وجود الهی گردد، غایت و نهایت مرتبه معراج او باشد.

گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب زان که قرب حق برون است از حسیب
قرب نی بالا ز پستی رفتن است قرب حق از جنس هستی رستن است
پس گاه باشد که این حال چنان چه در اواسط و اواخر نماز دست به هم می‌دهد در اوایل نماز هم دست به هم دهد، و چون سلام، مناسب این مقام باشد، پس باید که مؤمن کامل و عارف واصل در این مقام سلام تواند داد، و از نماز متصرف تواند شد، چنانچه ظاهر جواب شیخ افاده آن می‌کند.

و بی‌شبهه این خلاف قاعده دین مبین، و قانون حضرت سید المرسلین است، بلکه سلام در تشهد اول دادن، و آن را آخر نماز اعتبار کردن - هر چند بالفرض مقام حضور و غایت قرب وصال حضرت ذی‌الجلال باشد - خلاف شرع پیغمبر ما است، و احدی از اهل اسلام به آن گویا نشده، چنان چه پوشیده نیست.

و دیگر هر چند مناسب حضور آن است که حاضر، بر من حاضر عنده سلام کند، لیکن به سلامی که شایسته او باشد، و پُر ظاهر است که سلامی که در آخر نماز مقرر است در این مقام به غایت ناشایسته و بی ربط است، چه اگر غافل در حال غفلت گوید: رحمت خدا و برکت خدا بر خدا، زنان و طفلان بر او خندند و او را به جهل و غفلت نسبت دهند. پس چگونه تواند بود که مؤمن کامل و سید فاضل، بعد از طی مراتب قرب الهی، و رسیدن به مقام حضور گوید: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته؟!

و جوابی که از بعض صوفیّه نقل کرده اند که چون حضرت از محو به صحو رجوع فرمود، سلام بر ملائکه و انبیاء و مأمورین گفت، نه بر جناب احدیت - جلّت عظمتہ - و چون ذوالیدین را بر حقیقت حال، اطلاعی نبود عرض کرد که آیا نماز کوتاه شد یا شما فراموش کردید؟ حضرت فرمود که هیچ یک نبود.

با آن که مخالف کلام شیخ است و کلام ما در این مقام با او است، فی حدّ ذاته نیز ناتمام است، و دفع اشکال نمی کند، چه سلام کردن در اثنای نماز بر ملائکه و انبیاء و مأمومین، بی موقع و کلام اجنبی، و خصوصاً دانسته، مبطل، و مع هذا با تنقّه حدیث ناسازگار است، زیرا که چون حضرت می دانست که نماز قصر نشد، و خود سهو نفرمود، دیگر چه حاجت بود که از صحابه استفسار نماید که آیا ذوالیدین حق می گوید؟ و چون تصدیق او کنند برخیزد و دو رکعت دیگر نماز کند و سجده سهو به جای آرد؟!

بلکه مناسب این حال آن بود که بعد از سلام بدون کلام برخیزد، و نماز را تمام کند، نه آن که بعد از سلام برخیزد و به جانب چوبی رود، و بر آن تکیه کند، مانند کسی که غضبناک باشد، و چون از او پرسند که نماز کوتاه شد یا شما فراموش کردید؟ گوید که هیچ یک نبود، و چون ثابت شود که فراموشی بود برخیزد و تدارک کند.

و ما در اینجا حدیث ذوالیدین را به نحوی که در طرق عامّه و خاصّه مذکور است به

عبارة نقل می‌کنیم تا حقیقت حال ظاهر تر گردد.

روی ابن عباس رضی الله عنه أن النبی صلی الله علیه و آله صلی صلاة العصر، فسلم على الركعتين، فقام إلى خشبة فاتكأ عليها كأنه غضبان، و في القوم بعض صحابي، فهاباه أن يتكلماه، فقام ذواليدین و قال: يا رسول الله! أقصرت الصلاة أم نسيت؟ فقال صلی الله علیه و آله: كل ذلك لم يكن.

فقال ذواليدین: بعض ذلك قد كان.

فقال النبی صلی الله علیه و آله أحق ما يقول ذواليدین؟

فقال بعض الصحابة: نعم.

فقام و أتم صلاته أربع ركعات.^۱

راقم حروف گوید: از بعض اخبار وارد در طریق خاصه ظاهر می‌شود که سائل ذوالیدین نبود، بلکه جمع دیگری از صحابه بوده‌اند، و ذوالیدین مصدق قول ایشان بود. روی الکلبینی و الشیخ فی الصحیح عن سعید الأعرج، قال: سمعت أبا عبد الله صلی الله علیه و آله يقول: صلی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم سلم في ركعتين، فسأله من خلفه يا رسول الله! أحدث في الصلاة شيء؟

قال: و ما ذاك؟

قالوا: إنما صليت ركعتين.

فقال: أكذلك يا ذاليدین؟^۲ و كان يدعى ذا الشمالین.

فقال: نعم.

(۱) صحیح مسلم ۱ - ۴۰۴.

(۲) چون دو دستش طویل بود، یا چون به هر دو عمل می‌کرد ذوالیدینش گفتندی، و چون بر هر دو ضعیف بود ذوالشمالینش نیز گفتندی، اسم او غرباتی است به کسر خاء معجمه و سکون راء مهمله و باء موحده. (منه).

فبني على صلاته، فأتتم الصلاة أربعاً - وساق الكلام ﷺ إلى أن قال - وسجد سجدتين لمكان الكلام.

و في الفقيه عن الحسن بن محبوب، عن الرباطي^١، عن سعيد الأعرج، قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول: إن الله تبارك وتعالى أنام رسول الله ﷺ عن صلاة الفجر حتى طلعت الشمس، ثم قام فبدأ فصلّي الركعتين اللّتين قبل الفجر، ثم صلّى الفجر، وأسأه في صلاته فسلم في ركعتين - ثم وصف ما قاله ذوالشمالين - وإنما فعل ذلك به رحمة لهذه الامة لنلاّ يعيّر الرجل المسلم إذا هو نام عن صلاته أو سهى فيها، يقال: قد أصاب ذلك رسول الله ﷺ^٢

و قال الشهيد في الذكرى:

روى الأصحاب أن النبي ﷺ سلم على اثنتين، فقال له ذواليدنين: أفصرت الصلاة أم نسيت؟

فقال: أصدق ذواليدنين؟

فقالوا: نعم.

فقام رسول الله ﷺ فصلّي، ثم سلم، ثم سجد للسهو. و هو متروك بين الإمامية، لقيام الدليل العقلي على أن النبي بريء عن السهو.^٣

و قال صاحب مجمع البحرين بعد نقل نبذة من كلام القوم:

و أما نحن معشر الإمامية فنأصحابنا من صحّ الحديث مبالغاً في تصحيحه، لكنّه أثبت تجويز السهو على النبي هنا مبالغاً فيه.

(١) المراد به الحسن بن رباط، له أصل، رواه عنه الحسن بن محبوب، و له إخوة كلهم من أصحاب أبي عبد الله ﷺ و لهم أولاد كثيرة من حملة الحديث. (منه).

(٢) من لا يحضره الفقيه شيخ صدوق ١ - ٣٥٨ - ٣٥٩.

(٣) كتاب ذكرى: ٢١٥.

و منهم و هم اکثرون أطبقوا على إنكاره و عدم صحته استناداً إلى الأدلة العقلية بعدم تجويز مثله على المعصوم بصحة الحديث المذكور، لاشتهار نقله بين الفريقين، و ورود الخبر الصحيح بشيوته منقولاً عن الائمه عليهم السلام و إمكان تأويله بوروده قبل نسخ الكلام كما وردت به الرواية عن زيد بن أرقم، و تخصيص عدم جواز السهو بما ليس مما نحن فيه خصوصاً إن تمت الدعوى بالفرق بين سهو النبي و غيره لم يكن بعيداً. إلى هنا كلامه رفع مقامه.

إلى غير ذلك من الأخبار الواردة في الطرفين في ذلك الباب.

و پوشیده نیست که آنچه از طریق عامّه نقل شده با جواب شیخ سازش ندارد، چه از جواب ایشان لازم آید که مؤمن کامل در هر محلّ از نماز که به مقام حضور رسد مناسب باشد که سلام گوید و منصرف شود، و بنابراین نماز چهار رکعتی را به دو رکعت سلام می تواند داد، و مع ذلك مقصور نخواند بود، و احتیاج به اتمام ندارد، و سجده سهو در کار نیست.

و اینها همه خلاف منطوق حدیثی است که شیخ مرحوم متصدی رفع اشکال آن شده، و عجب است که عالی حضرت شیخ بهاء الدین محمّد و ملاّ محمّد تقی و ملاّ محمّد باقر قدس أسرارهم - این توجیه را تلقی به قبول نموده اند، با آن که به حسب ظاهر، ما حاصل ندارد.

و عجب تر آن که فضلالی عصر شیخ مرحوم و علمای آن زمان که در اردبیل بوده اند و از جواب اعتراض شاگردان عاجز شده، این جواب را پسندیده و از حسن آن متعجب شده اند، با آن که وجهی ندارد، چه جایی که حسنی داشته باشد.

چه می گویم؟ شاید که این جواب بر وجه صواب باشد و به خاطر فاطر و ذهن قاصر نرسد، چنانچه گفته اند:

چه بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناسی نه ای دلبرا خطا این جاست

و کَم مِّن عَائِبٍ فِیهَا صَحِیحًا و آفَستہ مِّنَ الْفَہِمِ السَّقِیمِ
 چہ ممکن است کہ ما حاصل جواب شیخ ابن باشد کہ چون نماز معراج مؤمن است،
 پس مؤمن از ابتدای نماز تا انتہای آن در عروج است، و چون نماز بہ آخر رسد مؤمن
 کامل بہ متہای عروج کہ مقام حضور است رسیدہ باشد، و مناسب این مقام آن است کہ
 سلام گوید، لہذا چون سید عالم در آن روز در تشہد اول بہ این مقام رسید، سلام گفت و
 منصرف شد، پس مناط سلام گفتن و منصرف شدن رسیدن بہ مقام حضور باشد، در ہر
 محلّ از نماز کہ اتفاق افتد.

و بنابراین صادق است کہ نماز عصر را خدا کوتاہ نکرد، بلکہ بہ حال خود باقی است،
 و پیغمبر خدا نیز فراموش نکرد، بلکہ از روی عمد و دانستہ سلام داد، چون مقام مقام
 سلام بود، پس نہ پیغمبر دروغ گفت و نہ راویان.

گوییم کہ جواب این، قبل از این فہمیدہ شد، چہ در ہمین حدیث کہ اہل سنت و
 جماعت نقل کردہ اند - چنانچہ سبق ذکر یافت - مذکور است کہ چون پیغمبر در جواب
 ذوالیدین فرمود: «کُلَّ ذَٰلِكَ لَمْ یَكُنْ» بہ عرض اقدس رسانید کہ: بعضی ذلک قد کان، پس
 آن حضرت بعد از استعلام از صحابہ برخواست و نماز را بہ چہار رکعت تمام کرد و
 سجدہ سہو بہ جای آورد، و این خود صریح است در این کہ سہو و نسیان از آن
 حضرت بہ ظہور رسید، پس جوابی کہ فرمود کہ هیچ یک نبود - نعوذ باللّٰہ - دروغ
 باشد، چنان چہ شاگردان بر استادان ایراد نمودہ اند.

و ظاہر است کہ بہ جواب شیخ مجاب نشد مگر آن کہ گویند کہ چون صحابہ بہ مقام
 حضور نرسیدہ بودہ اند پس سلام ایشان بی موقع، و نماز ایشان ناتمام بود، لہذا دو رکعت
 دیگر کرد تا نماز ایشان تمام شود، و سجدہ سہوی کہ فرمود از باب تعلیم اتّہ بود، نہ از
 باب تمییم نماز خود، و سؤالی کہ از صحابہ فرمودہ بودند بعد از اخبار ذوالیدین، غرض

ارشاد ایشان بود تا دانند که به مجرد اخبار شخصی به نقصان نماز، اعتماد بر او نباشد کرد، بل لابد است از اخبار جمعی که از اخبار ایشان علم شرعی حاصل شود. این است غایت ترمیم و تسمیم کلمات صاحب مقامات و مقالات شیخ العارفین شیخ صفی‌الدین قدس سره.

و فيه ما فيه، چه در حدیث مذکور، مذکور است که نماز حضرت چون تا تمام بود لهذا دو رکعت دیگر کرد تا تمام شود، و إليه أشار بقوله: فقام و أتم صلاته أربع رکعات. و دیگر از جواب شیخ مرحوم لازم آید که حال مؤمن کامل به اختلاف عدد رکعات نماز مختلف شود در مراتب قرب الهی، پس در ثنائیات زودتر از ثلاثیات، و در ثلاثیات زودتر از رباعیات به مقام حضور رسد، و این خود وجهی به ظاهر ندارد؛ و از کلام شیخ به غیر آن که مؤمن کامل در آخر نماز به مقام حضور می‌رسد نتوان فهمید.

و دیگر سلام بر انبیاء مرسلین، و ملائکة مقرّبین، و عباد الله الصالحین و غیرهم هیچ مناسبت یا مقام حضور ندارد تا آن که گویند که برای همین که مناسب حضور، سلام است، سلام در آخر نماز مقرر شده است؛ پس نکته‌ای که فرموده‌اند بی‌موقع باشد.

و دیگر مؤمن کامل و عارف واصل همیشه در ذکر و فکر، و دائم در طهارت و عبادت، و پیوسته در محاسبه و مراقبه، و در باطن بالکلیه متوجه عالم قدسی و منزل اصلی خود است، پس دائماً در مقام حضور است، و به قدر طرفه عین، از عین اعیان، و معدن احسان غافل و ذاهل نباشد.

چنان که در کتاب توحید از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام مروی است: **إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَا تُشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.**

و در مصباح الشریعه آورده که حضرت صادق - صلوات الله علیه - فرمود: العارف شخصه مع الخلق، و قلبه مع الله، لو سهى قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقاً إليه، و

العارف آمین و دائع اللہ، و کتز أسرارہ، و معدن نورہ، و دلیل رحمته علی خلقہ، و مطیۃ علومہ، و میزان فضلہ و عدلہ، قد غنی عن الخلق و المراد و الدنیا، و لا مونس لہ سوی اللہ، و لا نطق و لا إشارة و لا نفس الا باللہ من اللہ مع اللہ، فهو فی ریاض قدسہ متردد، و من لطائف فضلہ متزود، و المعرفة أصل، فرعہ الإیمان^۱

مگر آن کہ گویند کہ مراد شیخ مرحوم بہ مقام حضور، مقام قاب قوسین است کہ بہ لسان ایشان عبارت است از ترقی کردن در جمیع صفات احدیت، و لیکن در این مقام دومی مرتفع شود، و مغایرت متفی گردد، پس حاضر و من حضر عنده نباشد، و سلام و کلام ننگجد.

باید دانست کہ بر این حدیث از راہ دیگر ہم اشکال می آید، و آن این است کہ سخن اجنبی در اثنای نماز و خصوصاً دانستہ مبطل نماز است، پس چگونه پیغمبر و صحابہ با این سخنان برخورد کنند، و نماز را تمام کردند، و اعادہ نفرمودند؟

راقم حروف گوید: از صحیحۃ سعید اعرج چنانچہ گذشت معلوم شد کہ پیغمبر خدا چون از این نماز فارغ شد دو سجۃ سہو کرد از جهت حرفی کہ در اثنای نماز زد، و این خالی از اشکال نیست، خصوصاً نسبت بہ صحابہ کہ دانستہ حرف زدند.

و برخی از علمای سنت و جماعت در جواب چنین گفتہ اند کہ تکلم کردن در نماز در اوایل اسلام جایز بود، چنانچہ از زید بن ارقم منقول است کہ کُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ فَأَمَرْنَا بِالسُّكُونِ، و صدور این کلام از سید انام - علیہ و آلہ السلام - در زمانی بود کہ تکلم کردن در نماز منسوخ نشده بود، لہذا مأمومین با آن کہ می دانستند کہ در نمازند، بہ خدمت حضرت عرضہ داشتند کہ ذوالیدین صادق است در

آنچه می‌گوید، شما دو رکعت نماز فرمودید؛ پس از اینجا ظاهر می‌شود که این تکلم قبل از نسخ بود، چه اجماع امت منعقد است که چون امام در نماز سهو کند مأموم تکلم نباید کرد، بلکه تسبیح بایدش گفت، و چون ایشان تکلم کردند معلوم می‌شود که پیش از نسخ بود.

و پوشیده نیست که این جواب ناصواب است، چه نسخ کلام در نماز - چنان که بعضی از علمای عامه گفته‌اند - در مکه معظمه بود، و قصه ذوالیدن در مدینه منوره.

فصل

توجهی برای مسلک شیخ

راقم حروف گوید: مناسب‌تر به مسلک شیخ مرحوم آن بود که در توجیه حدیث مذکور بفرمایند که سهو و نسیان در عدد رکعات نماز، و صدور خبر غیر مطابق واقع از مؤمن کامل و عارف واصل، بر طریقت مشایخ صوفیه - دامت برکاتهم - بعید نیست، و نقص وی نباشد، بل کمال او است، چه عارف بعد از وصول به مقام حضور و قرب وصال حضرت ذی‌الجلال، انوار سلطان احدیت بر او ظاهر شود، و وجود وهمی و اعتباری وی بالکلیه مضمحل در وجود الهی گردد، و از جمیع ماسوی الله غافل و ذاهل شود، حتی عن نفسه، و یحتمل که در مقام فنای تام باقی نماند، و اگر باقی ماند مبهوت و مرفوع القلم باشد.

چنانچه غزالی در ذیل تفسیر آیه نور اشاره به آن نموده، در اثنای کلامی که دارد فرموده: کلام العشاق فی حال السكر بطوری و لا بحکی.

پس بر صحابه کبار لازم بود که حکایت قول آن جناب نکنند و آن را مطوی بدانند،

چه ممکن است که این سلام، با این کلام، از صاحب این مقام، در حال سکر و بی‌هوشی که مستغرق در بحر توحید بود به ظهور رسیده باشد، چنان چه ظاهر حدیث سابق که در طریق عامه وارد است دلالت بر این دارد؛ زیرا که نماز چهار رکعتی را به دو رکعت سلام دادن، و بی‌توقف از جا برخاستن، و به جانب چوبی رفتن، و بر او تکیه کردن، و بی‌سبب ظاهر غضبناک بودن، بعید است که از صاحب هوش که بر حال طبیعی باشد و محو جمال و جلال حضرت ذی‌الجلال نشده باشد صادر تواند شد.

و آنچه در آثار آمده که آن حضرت را در وقت نزول وحی حالی دست می‌داد که شبیه بود به حالت غش، و گاه بود که در غیر این وقت نیز از خویش می‌رفتند و می‌فرمودند: یا حمیراء! اشغیبنی مؤید این مطلب تواند بود.

پس گوئیم: چون آن حضرت از محو به صحو رجوع نمود برای تکمیل ناقصان، ذوالبیدین به عرض اقدس رسانید که بعضی ذلک قد کانت، سؤال نمود که احقّ ما یقول ذوالبیدین؟ چون عرض کردند: بلی، برخواست و نماز را به چهار رکعت تمام کرد، و سجده سهو به جای نخلل کلام اجنبی در اثنای نماز به جای آورد، چنان چه وظیفه اهل تکلیف است.

و اشکالی که از این مقال به خاطر و خیال می‌آید که پس بنابراین وثوقی بر قول و فعل ایشان نباشد، مدفوع است به آن که این حال شریف عزیزالوجود و قلیل‌المثال است، گاه گاهی میسر شود، چنان چه فرمود: «إِنِّیْ لَمَعَ اللّٰهُ وَقَتاً لَا یَسْعَهُ مَلْکٌ مَّقْرَبٌ، وَ لَا نَبِیٌّ مَّرْسَلٌ» پس در وقت تبلیغ، این حال نباشد، بلکه در این وقت چون از محو به صحو رجوع نموده، و زنگ از آئینه خاطر عاطر زدوده، در غایت رزانت و متانت و ضیاء و صفا باشند.

و از آنچه بر سر دست آمده به ظهور می‌رسد که صدور خبر غیر مطابق واقع، از

مؤمن کامل و عارف واصل مانعی ندارد، و نقص او نیست، بل کمال او است، و گویا به جهت همین معنی وارد شده که مؤمن مردود الشهادة است، زیرا که مؤمن در باطن چون متوجه عالم قدس و منزل اصلی خود گردد، او را شوق و ذوق، و عشق و بی‌هوشی روی دهد، بر وجهی که از خود غافل و ذاهل گردد، و اصلاً او را شهودی به خود نباشد، فکیف بالخبر و صدقه او کذب؟ و لهذا گویند: انا من أهوی و من أهوی انا، این حال را از مستان باده مجازی معلوم توان کرد، چه غالب آن است که چون از ایشان در این حال سؤال کنند، جواب ناصواب گویند، پس چه توقع باشد از مستان باده حقیقی؟

باده درد آلودتان مسجون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند
از حق نباید گذشت، نسبت کذب به راویان دادن، و قدح در حدیث مذکور کردن
بسیار بهتر است از امثال این توجیهاات، چنان چه پوشیده نیست.

و برخی از علمای اهل سنت و جماعت در جواب چنین گفته‌اند که مراد این است که قصر و نسیان هیچ یک نبود، بلکه سهو بود، و فرق این است که نسیان: زوال صورت است بالکلیه، بر وجهی که محتاج باشد به کسب جدید و تحصیل ابتدایی، به خلاف سهو که عبارت است از: بقای صورت با غفلت از آن، پس به اندک التفاتی یا تنبهی متذکر تواند شد، و بنا بر این کذب لازم نیاید.

و معلوم است که این جواب نیز ناصواب است، چه اگر مراد این باشد که قصر و نسیان هیچ یک نبود بلکه سهو بود، دیگر حاجت به سؤال از صحابه که آیا ذوالیدین حق می‌گوید؟ نبود، بلکه مناسب این حال آن بود که به محض تذکر و تنبّه برخیزد و نماز را تمام کند، چه مفروض آن است که ساهی، به ادنی تنبیهی متنبّه می‌شود؛ پس بایستی که حضرت را به مجرّد اشعار ذوالیدین، شعور حاصل شود، و محتاج به سؤال نباشد.

راقم حروف گویند: در اخبار بسیار وارد است که آنچه از حضرت صادر شد سهو

نہود، بلکہ اِسہا بود، و بنا بر این ممکن است کہ مراد آن باشد کہ قصر و نسیان هیچ یک نہود، بلکہ اِسہا بود و همان بحث سابق بعینہ بر این وجہ نیز وارد است.

فصل

جواز اِسہا بر پیغمبر اکرم ﷺ

باید دانست کہ سہو بر پیغمبر روا نیست، اما اِسہا چنان چہ در اخبار بسیار وارد است، منافات با منصب پیغمبری ندارد، و دلیل عقلی کہ اصحاب بر آن اعتماد دارند نفی جواز آن نمی‌کند، چہ حاصل آن دلیل این است کہ اگر سہو بر پیغمبر جایز باشد، جایز است کہ در ہر حکم از احکام شرع سہو کنند، بنا بر این اعتماد بر ایشان و بر قول و فعل ایشان شاید کرد؛ پس لازم آید کہ مبعوث شدن ایشان بر خلق بی فائدہ باشد.

و ظاہر است کہ این دلیل بر تقدیر صحت و تمامیت، ہر چند دلالت بر عدم جواز سہو کہ از شیطان است می‌کند، اما دلالت بر عدم جواز اِسہا کہ از رحمن است نمی‌کند، چہ اِسہای پیغمبر در ہر حکم از احکام شرع، چون خالی از حکمت و مصلحت است، بل منافی آن است، بر خدا روا نیست، پس ممکن نباشد وقوعاً.

و حاصل، لازم نمی‌آید از عدم جواز سہو کہ خالی است از مصلحت، بل مستلزم مفاسد است، عدم جواز اِسہا کہ مشتمل بر مصلحت است، چنان چہ در خبر صحیح وارد است: **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَنَسَاهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ الْأَتْرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا الْعِیرَ، وَقِيلَ: مَا تَقْبِلُ صَلَاتَكَ، فَن دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَلِكَ قَالَ: قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ وَصَارَتْ أَسْوَةٌ^۱** و در خبر دیگر وارد است: **إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَفْقَهُمْ^۲.**

(۲) فروع کافی ۳: ۳۵۶ ح ۳.

(۱) فروع کافی ۳: ۳۵۷ ح ۳.

و از امثال این اخبار دانسته می‌شود که اسهای پیغمبر رحمتی بود از جناب احدیت بر این امت مرحومه، چون نمی‌خواست که ایشان در معرض تعبیر و توییح درآیند، بلکه می‌خواست که مستثن باشند به سنت پیغمبر، و دانند که سهو در نماز را چه نحو تدارک کنند، فحمداً لله ثم حمداً لله.

مؤید آنچه گفته شد آن است که در طریق عامه و خاصه وارد است که پیغمبر خدا در معرس خوابید تا آن که آفتاب طالع شد، و نماز صبح از او فوت شد، و جمعی که انکار سهو آن حضرت کرده‌اند، انکار ائمه او نکرده‌اند - چنان چه شیخ شهید تصریح به آن نموده - و گفته‌اند که بنای ائمه بر مصلحت امت بوده.

چنان چه در کافی از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام مروی است: إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَزَّاهُمْ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ رَسُولٌ وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابُ، فَأَمْرٌ فِيهِ وَ نَهْيٌ، أَمْرٌ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: أَنَا أَنِيَمُكَ وَ أَوْقُظُكَ، فَإِذَا قَتَ فَصَلَ، لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ؟ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا نَامَ هَلَكَ، وَ كَذَلِكَ الصِّيَامُ، أَنَا أَمْرُضُكَ، وَ أَنَا أَصَحِّكَ، فَإِذَا شَفَيْتَكَ فَاقْضِهِ، الْحَدِيثُ.^۱

و چون ائمه که مَفُوتِ اصل صلاة است بنا بر مصلحت جایز باشد، إسها که در او تدارک توان کرد، بنابراین مصلحت جایز باشد به طریق اولی؛ و حاصل دلیلی که دلالت کند بر عدم جواز إسها عقلاً و نقلاً نایاب است.

و روایت زراره از حضرت باقر علیه السلام که گفت: پرسیدم از آن حضرت که آیا پیغمبر خدا هرگز سجدتین سهو کرد؟ فرمود: «و لا سجدهما فقیه»^۲ با آن که غیر صحیح السند است، دلالت بر آن کند که آن حضرت در مدّت عمر شریف سهو که از شیطان است و

(۱) اصول الکافی ۱: ۱۶۴ - ۱۶۵.

(۲) التّهذیب ۲: ۳۵۰ - ۳۵۱.

مستلزم مفاسد بسیار فرموده‌اند، و این منافات با إسہاک از رحمت و مبتنی است بر ضربی از حکمت و مصلحت ندارد.

و لهذا عالی حضرات: رئیس المحدثین محمد بن بابویہ، و محمد بن الحسن بن الولید، و ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی قائل به إسہای آن حضرت شده‌اند، و می‌نمایند کہ حق با ایشان باشد، چه تأویل اخباری کہ دلالت دارد بر اسہای آن حضرت - چنانچہ در طریق عامہ و خاصہ مذکور است - بی‌وجہ خواهد بود.

و حمل این اخبار بر تقیہ، و خصوصاً اخبار ابتدائیہ کہ معصوم در آن اخبار، بی سابقہ سؤال، ابتدا فرمودہ بیان نمودہ‌اند - مانند صحیحہ سعید اعرج - بی‌وجہ تر خواهد بود، چنانچہ بر متأمل زیرک صاحب ہوش مفتوح الکوش پوشیدہ نیست. فعلیک بالتأمل الصادق مع ملاحظۃ أطراف الکلام، والعلم عند اللہ و عند اہلہ علیہ السلام.

فصل

تحقیقی راجع بہ عقاید صوفیہ و اقسام آنها

راقم حروف گوید: آنچه آخوند مرحوم در اوّل جواب ذکر کردہ کہ فرقہ صوفیہ ناجیہ عمل بہ ظواہر شرع شریف نبوی ﷺ کنند با آنچه از شیخ ایشان - کہ بہ اعتقاد او در ہر باب افضل از جمیع مشایخ صوفیہ بود - نقل فرمودہ منافات دارد، چہ در ظاہر شرع آن حضرت نیست کہ چون مؤمن کامل در تشہد اوّل بہ مقام حضور رسد سلام گوید، و از نماز منصرف شود، و نماز را تمام نکند، چنانچہ از ظاہر جواب شیخ مرحوم ظاہر می‌شود.

با آن کہ فرق میان طریقہ فقہا کہ مبتنی بر ظاہر شرع است، و طریقہ صوفیہ بسیار

است، چه فقها اثبات مطالب عقلیه و نقلیه را به دلیل و برهان کنند، و صوفیه به مکاشفه و عیان، و گویند که عارف آن است که از دیده گوید، و عاقل از شنیده، شنیده کی بود مانند دیده.

فقها وجود مطلق را اعتباری دانند، و مقول به تشکیک، و از معقولات ثانیه، و مشترک میان جمله موجودات، و صوفیه آن را به حقیقت واجب الوجود دانند، و گویند که به قیود تعینات اعتباریه در لباس کثرت ظهور کرد؛ و امثال این مغایرت و مخالفت بین الطریقتین اصولاً و فروعاً بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل و نامناسب مقام است، لیکن چون آخوند مرحوم اشاره فرموداند که اصناف صوفیه بسیارند، و در میان ایشان نیک و بد می باشد، تمیز میان اینها باید کرد، مناسب است که در این فصل ذکر اصناف ایشان کرده شود تا بد و نیک ایشان از هم ممتاز شوند، و سالکان و مسترشدان، بینا و دانا گردند، و به اغوا و اضلال شیاطین جنّ و انس که چون غولان بادیه سرابند، در تیه غوایت و ضلالت، حیران و سرگردان نمانند، و به ساحل بحر مراد رسند.

دور است سر آب در این بادیه هشدار نسا غول بیابان نفریید ز سرابت اهل تصوّف چندین گروه اند، گروهی اهل هدایت اند که به حق رسیدند، و ملازم شرع شده، به قدر سر مویی از احکام و حدود آن تجاوز ننموده اند، و سایر گروه از اهل ضلالت اند، که خود را نسبت به ایشان داده، ایشان را چون خویشان بد نام کرده اند. گروهی نیک نامی بردن از عشق گسروهی عشق را بد نام کردند

۱.....

(۱) محقق خواجهایی از اینجا به ذکر فرق دوازده گانه صوفیه پرداخته که عیناً همان مطالبی است که در رساله وحدت وجود او آمده است، با این تفاوت که دو عبارت منقول از شیخ بهائی و علامه حلی در آن رساله ←

فصل جواب از شبهه صوفیه

شبهتی در اینجا زحمت دهد و گوید که حرف در اعمال نیست، بل کلام در اعتقادات است، و عاتقه صوفیه وحدتیه را اعتقاد آن است که واجب الوجود به حقیقت، نفس وجود مطلق است، و هر موجودی به حقیقت، واجب الوجود است.

چه ممکن گردد امکان برنشاند به جز واجب دگر چیزی نماند و گویند: ما را به مکاشفه و مجاهده محقق شده که غیر ذات حق، موجود نیست الا به طریق تخیل و مجاز، و تحقیق نزد ما آن است که شاعر اشارت به آن کرد:

در عالم معرفت چه کردم گذری افتاد مرا به راه وحدت نظری
بس طسرفه حکایتی و نادر خبری یک دست و صد آستین دو صد جیب و سری
این با آن که خلاف بدینۀ عقل است عین کفر و الحاد است.

گوییم: حال نه بر این منوال است، چه محققان صوفیه ناجیه گویند که مراد به وحدت وجود آن است که چون سالک به مقام محو و فنا رسد که نهایت سفر او است، در این مقام موجودی در نظر او نیست الا واجب الوجود، چه او در این مقام از خلق به حق محجوب است، چنان که در بدو سلوک از حق به خلق محجوب بود.

